

۵۷۸  
 مقابله و انتقلت الى الامام ابد سيوفا شاهه و اتوجه الى اخلف من  
 راحا نافذه و ارفع رأسى ارى غيوماً مشائفة و اطرق الى الارض ارى بابل  
 و اشراك متواصلة و ضعوبانى مساند اولي العهد و ان نتي برموني في اخذ  
 الثيران و يعد بوني باشد هو ان اى رب و غايه رجائي التفرع ابيك  
 و ابتهل ابيك و ضحيتي يرتفع الى ملكوتك الابهى و صرخي يتصاعد الى  
 ملك الاعلى ان تقرب ايام رجوعي اليك و ورودى ابيك و وودى  
 بين يديك اى رب ضاقت على الارض برحبها و اشتدت على  
 الازمة باسرها و احاطتني بنود الشبهات من جميع الجهات و اغارت  
 على جموع الغفماء منكل الاشياء انجدني بقبيل من الملائكة المتعززين  
 من ملكوتك الابهى و انشدني بزول جيوش متواترين من ملك  
 الاعلى كما وعدتني حين اندك طور و جودى من بتليك على سيناء  
 النور مشهد اللقاء و انى مخلصين القلوب تيمين الفؤاد انك تنجز  
 وعدك الحق و قولك الصدق يا محبوب من فى الارض و اسماء  
 فى منق الالهم نفوساً زكية و قلوباً صافية و وجوهاً نوراء و جبالاً مبيضاء

۵۷۹  
و صدوراً مفرطه بآیات قدسک یارب الاهی و اسنا ناطقة بذكر  
یا ذالاسماء الحسنی و کینونات لطیفه صافیة مستنبه عنک یارب  
السموات العلی لیقوموا علی نشر الآیات و اعداء الکلمه و اشار الیتنا  
متمسکین بالمیثاق و متشبثین بعهدک یارب الرایات و یفتحوا قیام  
القلوب و معاقل النفوس و یسخروا الارواح فانهم جنود ملکوتک  
الاعلی یارب الاهی ایستغید در ساعت اقدس بحال قدم از شدت  
خجالت و شرمساری سر بر ندارد و از کثرت قصور در حرمت فتور نیاید  
چه که بادستی تھی و گناهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم  
در استانم و جز عفو و غفران لمجا و پناه ندارم ای یزدان بهر  
سراپا گنهییم و خاک راهیم و متضرع در هر صبح گنهییم ای بزرگوار  
خطایوش و عطا بخشش و فایز ما صفا عنایت کن تا نور هدایت  
تابد و پرتو موهبت بیفزاید شمع خضران بر افروزد پرده عصیان  
بوزد صبح امیدد و ظلمت تو میدزائل گردد نسیم الطاف بوزد  
شمیم احسان مرور نماید مشامها مهتر گردد رویها منور شود تو نے

بنشده و مهربان و درخشنده و تابان انتہی ولی محمد نایم حضرت  
 احدیتر که اہل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور و تھوری کہ  
 بر این عبد وارد آوردند این بود کہ بکنایہ و اشارہ و عبارہ و تلویح  
 و حال بتوضیح تفہیم کل مینمایند کہ این عبد مدعی مقامی و شأنی  
 و نھور بندیدی و طلوع بدیعی ہستم یعنی خود را مطلق وحی میدانم  
 و مظهر الہام شرم و بعض کتاب اللہ و وحی جنتش بحضرت <sup>صلی</sup>  
 و جمال مبارک است و تا ہزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر  
 ممکن است پس بسبب این ادعا، وحی کفر ثابت و حکم  
 یبعث اللہ علیہ من لایرجمہ لاقی چہ کہ این متمم آیہ من یدعی  
 امرأ قبل اتمام الف سنۃ کاملہ است باری چنین اقراء <sup>بیکجا</sup>  
 زدند و اہمت شدیدی رواداشتند و قوای تنظیمی دادند  
 فنعیم ما قال طوعاً تقاضی الی فی تکلمہ عجیب افقی ابھک دمی  
 فی اخل و انحرم چون قلم در دست غداری قتاد لاجرم  
 آن یار برداری قتاد باری در سنۃ سعود بعراق مکتوبی ارسا  
 گشت

گشت که مضمونش باین معانی مشحون است علم ان العبودیة فی عبثتہا  
 ای تاجی الوأج و اکللی البئید و بها افتخر بین الملائکاتین  
 و همچنین صفحه مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبد البهآ بود  
 و مضمونش از این عبارات دالہ بر فقر و فنا علم ان ای  
 عبد البهآ و لقبی عبد البهآ و لقبی عبد البهآ و کینونتی عبد البهآ  
 و ذاتیتی عبد البهآ و مسجدی الاقسی عبد البهآ و سدرتی المنتی  
 عبد البهآ و جنتی المأوی عبد البهآ و امثال ذالک  
 الی الانتهآ و این دو نوشته در عراق الآن بخط این عبد موجود  
 و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل بجناب اقا محمد علی المشهور  
 بر جمال الغیب مرقوم گردید صورتش اینست هو الابی  
 ای طالب صادق و جلیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی  
 ملاحظه گشت و بنتهای دقت تلاوت گردید الیوم تکلیف  
 کمل اینست که آنچه از قلم اعلی نازل آنرا اتباع نمایند و آنچه  
 بیان صریح و اخص این عبد است اعتقاد کنند ابدأ تاویل

۵۸۲  
و تفسیر نمایند و توشه نهند قسم بمرآی غریب و شود هر نفس  
تسوری ناید و یا تختی کند سلب احتجاب او گردد و علت  
اریاب شود اینست اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدی اهل  
ملکوت ابی و سکان عبرت اعلی که ظهورات کلیه که نفت  
اولیه و شمس حقیقیه و مبادی فیوضات رفانیه هستند  
منتهی بظهور اعظم و جمال قدم روحی لاقدام اجبانه الفدا شد  
تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الت منه جمیع نعوس  
مقدسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارفاء بل تراب آستان  
جمال مبارکند کل در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزله سرچ مستغنیه  
و نجوم مستغیره استند که بشاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستغنی  
گشتند کل عبادله و کل بامرہ بعملون سبحان الله چه نسبت  
بین تراب و رب الارباب و چه مشابهت است بین ذره و فنا  
جهاناب و اما اینعبد مقامش عبد عبد البهاست و ذره ارکان  
آستان جمال ابی در ساحت اجبایش محو و نابودم و در آستان

بندگانش

بندگانش ترا بای وجود استغفر الله عن دون ذلک  
 یا اجبأ الله ولی اینمطلب را بجمال محبت و رافت تفهیم کل نمائید  
 نه بعنف و زجر که سبب اختلاف شود عجب البهائم مع ملا حمله  
 بفرمائید که اینعبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیش و مستغرق  
 بجزر متلاطم با قوت تأیید ملکوت ابی چون اضعف من  
 فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال ابی چون احقر  
 عباد در صقع وجود مشهود با وجود این اهل فتور چه قدر منشری  
 و نبور که انتشار میدهند اینعبد لغو با الله مقامی فوقی مقام  
 جمال ابی ادعا نموده و این قضیه بر اهل فتور گران آمده  
 الهی انت تعلم و تشاهد و تشهد بان طینة عبدک حنطرة براءة اجدیة  
 لعسبتک العالیة و جلة رقیقک مرتبة بروج الفناء و المویة  
 فی حضرتک القدیة و حقیقة عبدک کالطفل الرضيع قد وضع  
 من ثدی السبودیة و نما فی حضن التنبه لطلقک المنیره و نأ  
 فی حجر التشیع لبلطتک التزیمة من ذلک کیف سلوا یروف

السنتم المؤمنه علی عبدک <sup>۵۸۴</sup> ورشقتو اسهام اظعن المسمومه  
 علی ابن امتک ایرت افسح بصیرتم و طیب سریرتم <sup>نظف ضم</sup>  
 و لطف بو اظنهم و ظواهرهم و ادهم الی المنج القویم و صراطک المستقیم  
 انک انت الکریم الرحیم باری ملاحظه فرمائید که این قضیه بعینها  
 بر جمال قدم در عراق وارد که صد هزار تیر طعن بر سینة مبارک  
 زدند و مفتریاتی چند اعلان نمودند که ناسرا از ما، معین محروم  
 نمایند و از نور بین محجوب کنند چنانکه در مناجات قلم بیان فرمایند  
 بل قضیت علی مالا قضی علی احد من قبلی و اجریت مالا یجری علی  
 نفس من بعدی و لکن لن یترفه احد و نک ولن تحصیه نفس  
 لواءک لانک کمال تعرف بالا بصر و کذک فتک لا یدرک  
 بالا فکار و انک انت العزیز الجبار و نزل کل ذک حین است  
 اسمعنی اختلاف عبادک فی شأنی بعد الذی ما قدرت لی من  
 شان دون العبودیة لنفسک و انخسوع لدی باب رحمتک  
 و انخسوع عند ظهورات انوار و جهتک لانک لم تزل کنت سناً  
 عن

۵۸۵  
عنی ولا تزال کنت عابداً لوجهک و کنت مالکاً لنفسی و کنت مملوئاً  
و ذلیلاً عند جنابک و حقیراً لسلطنتک و معدوئاً لدی ظهور قدرتک و منفقوئاً  
عند تجلی انوار عزت ازلیتک رغماً للذین یریدون ان یفسدوون فی خاک  
و یعلوون فی بلادک و یحدثون فی الملک ما لا قدرت لافسهم و مراتهم  
فسبحانک سبحانک عن کل ذلک و عن کل ما وصفتک به لانک لا تدرك  
حتى تذکر بالوصف و لا تعرف کلی تدرك بالنعته بل ان عبدک هذا یكون  
عابداً لمن یعبدک و ساجداً لمن یسجدک و خادماً لمن یکون خادماً لنفسک  
و خاضعاً لسلطنتک و معیناً لمن یطلبک و ناصرماً لمن ینصرک فی سبائک  
و یرید نصرک فی بلادک فو عزتک لم اجد لنفسی عزاً اکبر من ذلک  
ولا رتبة اعظم من هذا و من کان فی قلبه وله من ثوقک و شفق  
فی سبک یعرف حبب الذی شرفتی به من جواهر ربانک و مجرد ذکر ربانک  
و یستنشق من هذه الورقة الوردیة اریاح حدیقة البقاء و اطیاب  
مدینة الوفاء و یشهد کیف یحرق و یذوب هذا الشمع فی مصباح  
قلبه فیما ورد علیه و نزل فی امر مولاه انتهى باری اینعبد با این



عبودیت عظمی در کمال ثنویت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذره  
 مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ همی  
 نخواستم و خویش را هیچ لقبی نیاراستم و ادعای وحی نمودم حتی  
 خویش را علمم نخواهم نه مستظنی دانستم و نه مستنیر نه مستشرق نه مستبصر  
 در جمیع احیان خود را عجایب نایدم و در بین ناس خود را باین اسم  
 شهیر نمودم بکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فنا بخت است  
 که بینام و گنام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا بحقیقت عبودیت  
 که عدم بخت و فانی صرف است متحقق شوم ولی با نصاب  
 ملاحظه نمایند که نفوسیکه افتری باین عبد رواد استند چه ادعای  
 نموده اند و چه عریبه ناکرده اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده اند  
 و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده اند ایتمسی تعجیل  
 نمودند که فرصت صعود بجهال مبارک روحی لمرقده المظهر فدا اند اند  
 در وقتیکه آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لاج و سلطان  
 ملکوت توحید بر سر بر تفرید در حیرت شهود جالس پرتو آفتاب اوج  
 غرت

غت شرق و غرب را منور نموده و نیز اعظم باشد اشراق ابعبار  
 را نیزه فرموده در چنین وقتی و چنین روزی فیروزی اظهار وجود نموده اند  
 و علم ادعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربه معموده در  
 قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات  
 الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند و چون از این  
 تقویمات و حرکات آشوب و قلند در قزوین برخاست  
 تو قیغ ساخط چون سیف تا طع صادر گشت قوله جل ذکره  
 اگر آئی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود آنته  
 و این سواد کلماتیست که بخط و هر مدعی عیناً موجود هو العزیز  
 ان یا علی اسمع ذآلی و لا تکن من الغافلین قد انزلنا ایک  
 کتابا بلسان عربی مبین و ما ارسلناه لحکمه لن ینالنا الا الذین  
 انقطوا عن کل من فی السموات و الارضین فوف نرسله  
 عندک اذا شاء الله و اراد و انما من اوله الا هو حکم ما یشاء و ان  
 انما ینکمیم هر چه علی هو البدیع فی افق غز تنبیح ح ع ب

تبارك الذي ارتفع السموات بغير عمد واستوى على الماء  
عرشه وانه بكلماتي شهيدا وانه لا اله الا هو وانه بكل علم عليهما  
قل يا عبد اتبع ما ينطق لك الروح بلسان صدق عنينا ثم  
ابغ الناس بهذه الآيات ليذكروا في انفسهم ولن يتبعوا خطوتنا  
كل كافرين الا قلة يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم ورزقكم ولا تعصوا  
به على قدر نقيصا وقطييرا قل يا ملأ لم تكفرون بالله باركتم وتعصون  
بهذا الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقدر العليم الحكيم ثم  
قل يا قوم تالله قد ظهر عنكم فرائض في الارض وفرمته كل حمير ذي  
رجلين وطلا قلوبهم من نيفة الله المقدر القديرا وما امن احد  
منهم اياكم ان لا تكونوا بمثلهم مشركا مرتدا كفورا الى ان قال ثم  
اشرب ما يتيقن ساقى الروح من هذا الكوب الذي كان من ذ  
الايقان مصنوعا ثم ارزق من ثمرات هذه الشجرة التي غرست  
فيها آسينا، بيد ربك التعليم العليم الحكيم الرحيم ثم قل يا قوم  
اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السموات والارض ويقول بان  
يا قوم

يا قوم اسوا بآية اللهى خلقكم بامرہ وكونوا بتو له سماعا سامعا سميعا وبجاء  
 بتارا باصراً بصيراً و بجلا له نظارا نظارا نظيراً الى ان قال وانه تو ابا  
 كنيا علا نارهما من النبيل قبل على مر محمد على هو الله الارفع الابهى <sup>على</sup>  
 ذكر الله عبده علياً يستقيم على امر مولاه ويكون برية صديقاً الى ان قال  
 ان يا عبد اسمع لذالى ثم انقطع عن نفسك وهو اك ووجه بشطر مولا  
 وان هذا القول الصدق ان انت له سميعا والروح عليك <sup>ع</sup>  
 من استشرق من هذه النور الذى يلمر عن هذه الشمس التى كانت  
 فى قطب الزوال مضياً عبداً لله العلى محمد على ما نزل على فواد محمد  
 قبل على ان يا غلام الروح اسمع ذآء ربك الكريم عن هذا المنظر  
 العظيم الى ان قال ثم ابلغ الكائنات الى مولاك فمن صدق بتوبك  
 وآمن بايات الله بشره بقاء ربك الرحمن الرحيم ومن كفر فانه ربه بانها  
 وان ربك سيجزيه عذاب عظيم وما عقبى الظالمين الا ابجيم والله  
 مخبر عليم قل يا عبد اسمع ما ليك قلم الامر فى آخر اللوح ان استقم  
 على امره ان يضر على رأسك السيف لا تتبع خطوات الشيطان

واتَّبِعْ مَنَّةَ الرَّحْمَنِ وَانَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَانَّهُ لَسُلْطَانٌ حَقٌّ بَيْنَنَا ثُمَّ  
 اسْئَلُكَ رَبُّكَ بِأَنَّهُ يَضْرُكُ بِنَصْرِهِ وَانَّهُ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ وَانَّهُ لَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 شَهِيدٌ وَانَّهُ لَنَا صِرَاطٌ عَبْدٌ فَتِيرٌ وَالرَّوْحُ وَالْكَتْبِيُّ وَالْبَهَاءُ عَلَيْكَ  
 وَعَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ نِيَا مَا نَزَلَ عَلَى فَوَادِ مُحَمَّدٍ قَبْلَ عَلِيٍّ هُوَ الْبَهِيُّ الْإِلَهِيُّ  
 فِي الْأَفْقِ الْأَعْلَى ع م ص سَجَانُ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ بَعْدَ الرَّحْمَنِ  
 وَانَّهُ لَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَانَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَانَّهُ لَعَلَى كُلِّ خَلْقٍ عَدِيمٌ  
 اِنْ يَا قَوْمِ آمَنُوا بِآيَاتِهِ وَصَدَّقُوا بِآيَاتِهِ بَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ  
 بِغَيْرِ عَمَدٍ وَاسْتَوَى عَلَيْهِ عَرْشُ الْعَلِيِّ عَظِيمٌ قُلْ يَا قَوْمِ اسْمَعُوا نِدَائِي  
 وَكُونُوا عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ قَائِمًا مُسْتَقِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَأَنَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ  
 وَرَزَقَكُمْ وَصَوَّرَكُمْ وَانَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ  
 وَمِنْ بَعْدٍ وَانَّهُ لَسُلْطَانٌ مُقْتَدِرٌ عَزِيزٌ عَظِيمٌ كَبِيرٌ اِنْ يَا أَيُّهَا السَّبِيحَانِ  
 اسْمَعُوا نِدَائِي وَرَتَّبُوا كَالْمَلَأَ الْفُرْقَانَ كَافِرًا مَرْتَدًّا أَيْمَانًا ثُمَّ اسْأَلُوا  
 بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَانَّهُ لَسُلْطَانٌ حَقٌّ بَيْنَنَا يَا قَوْمِ اسْمَعُوا نِدَائِي وَلَا تَكْفُرُوا  
 بِآيَاتِهِ وَبَيِّنَاتِهِ بَأَنَّهُ قَدْ خَلَقَكُمْ مِنْ قَبْلِ مِنْ قَطْرَةِ مَاءٍ وَطِينًا آمَنُوا

بانه يا ملا المشركين ولا تكذبوا بهذا الآيات لان هذا قد نزل من عنده  
 المقدر العليم القديرا وانه لا صرف الطوفان عن فلك النوح وانه  
 لا صرف ریح العاصف عن الهود والذين معه واورد المشركين في آيهم  
 وانه جعل نار الخليل رسوانا وانه لا غلب على التمرود بعوضه من اسما  
 قتلته وانه جعل البحر بينى اسرائيل وسبيل وغرق الفرعون و ملا كلهم  
 اجمعيينا وانه لا رسل على الخلق من عنده الانبيا حتى يدعوا الخلق اليه  
 وانه لقادر عليهما يا قوم هذه آيات الله لا تكفروا به ولا تقرضوا بالله  
 نازله انبئنا لمن صدق به ويشهد بانه لا اله الا هو وانه لعلي كاشي قديرا  
 ان يا معشر البشر تاتته قد اشرق شمس الله الاكبر وانتم اعرضتم  
 عنه وكنتم من اصحاب الكفر وانه لا اله الا هو وانه لسلطانا مقدر  
 وكل خلقتم بقولي وانه لعلي قاهر مقدر لا اله الا هو وانه لسرانه  
 المستر قد ورد في الجحيم كل من اعرض به ثم ادبر ان يا ملا المشركين  
 لم تفتون من هذا المشرق الا نور تاتته لم يكن لاحد مفر لا اله الا هو  
 سبحانه وتعالى عما يصنون هؤلاء الكفر فسبحانك اللهم يا الهى انت الله

خلقتنی و رزقتنی و انک لقادر المقدر یا من لا اله الا انت فاطر  
 لنا تر المستر و انک سلطان ملک الوهاب لن تنهر قل یا قوم تبه  
 قد ظهر لنور الله الاکبر عن مشرق الله س کشمس ک ریح انور و کشف  
 النجاب عن وجهه ان ظهر و انزل نزل الشمس و الاقمار و النجوم انور  
 اکبر بل ان الله سلطان السموات و الارض و انه لنور الله الانور بل ان الله  
 عنده من کل صغیر اصغر قل یا ملأء السبآن الیوم قد غفر الله ذنوبکم  
 الذی کان یحک شیئی علیما ایاکم ان لا تفسروا علی کافر و المشرکین من  
 قبل و لا تقولوا فی حقی بانک درست کما قالوا الکفار اذ جاء علی تجت  
 بایات الله و بیناته خافوا عن الله و لا تفتروا علی و انی کتبت هذا لکم  
 حین الذی کنت صغیرا یا قوم انتم کبراء فی الارض ایاکم ان تختلفوا  
 فی الدین و کونوا علی صراط الله قائماً مستقیماً

و مکتوب دیگر چون مفصل بود این مختصری از آن است که نوشته می شود  
 قل یا قوم انی سمندر ناری امشی فی النار و اکل من النار و اسیرونی النار  
 و ان مقصودی من النار هو حب الله الیهیمن التستیوم و من اکل النار  
 هو اکل

هو اكل معارف ربي و المشى في النار هو المشى في سبيل حبه و ابيه  
 في النار هو السير في درجات ثوابي و جذلي الى محبوب الباقي الم محبوب  
 اذا لا تقتلونني باسياف شر لكم اتقوا الله و لا تنكروني و لا آياتي التي  
 اوحيت الي من عند ربي و انزله على لساني و نطقت بها في ايام حنفي  
 اذا فارغوا مني و لا تقطعوا راسي بسيوف النفس و الهوى و هذا ما  
 نصحتكم به بما امرت من لادي الله المقتدر القيوم ان انتم تسمعون  
 حال اى اهل النفاق قد رى النفاق دهميد نفسى كه نوشته است  
 و اضحا مشهورا قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاكبر عن مشرق القدس  
 كشمس لا يخ انور و كشف النقاب عن وجه الاظهر و انه من كل الشمس  
 و الاقمار و النجوم انور و اكبر و همچنين بل الشمس عنده من كل صغير  
 اصغر و همچنين كل خلقتم بقولى و همچنين و لا تنكروني و آياتي التي  
 اوحيت الي من عند ربي و انزله على لساني اين نفس اعتراض بر نفسى  
 كه خويش را عبد عبد بها خواند مينمايد كه تو دعواى الوهيت نمودى و خود را  
 صاحب آيات و وحى دانستى و شريك بهاى قدم روحى له لهذا



شهر دی ای منصفین انصاف دهید ای بی بصران قدری بقدر  
 امور نماید کسیکه طینتش و فطرتش ببا، حیات عبودیت جمال قدم  
 محترم متهوم با دعاست و نفسیکه و اضحاً مشهوراً در آیام مبارک اذعان  
 نموده و در حقش نازل شد که اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم  
 صرف خواهد بود این شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته  
 و مرکز میثاق که کل مامورند حتی این شخص با طاعتش همان و مضطهد  
 و مبعوض فاعلبر و ایا اولی الالبصار بر مان از این و اصحتر و دین  
 از این لائتتر لا والله و لکن لا تقنی الآیات و التذکر و لو تا تهم بکل  
 آیه لن یؤمنوا بها ملاحظه نمایند که امر چگونه بر اشتباه است و اقرا  
 بچه درجه است قسم بان روی و خوی مبارک جمال ابی روح  
 لعباده الفدا که جمیع مترزلین عکاکا بحق الیقین میدانند که اینعبود عالم  
 روح و قلب و قواد و کیس نونت بیچ آرزوی جز عبودیت جمال  
 ابی مذاشته و ندارد یعرفون نعمته الله ثم ینکرونها ولی مترزلین  
 هر یک در هوای پرواز مینماید و هر یک راهوس اوج و سمائی

ای رب تقسم و تشهدان هذا المذلل کتب بوجه علی التراب  
 ویناجیک فی خفیات سره و یقول الی الی حققتی بعبودیة عقبک لطیبة  
 الطاهره و ثبتت رقتی بحضرتک المقدسة العاطره و اجعلنی فانیاً فی ساحة  
 اجبتک الرحیبة و قانتاً فی رحمة ارقائک الفسیحة ای رب قدر  
 لی الفسنا، الحجت و الاضحلال الصّرف فی امرک حتی ینذک طود وجود  
 عند سجودی بیاب احدیتک من سطوات آیات فردانیتک و یضجل  
 حقیقة ذاتی عند مناجاتی ابقاء حضرت ربوبیتک ای رب لیس  
 لی نار اشد من بقالی عند ثلور بیت آیات توحیدک و لیس لی  
 حجیم اعظم من وجودی عند تملک انوار تفریدک ای رب خلصنی من اذی  
 الورطه الموحشه و نجی من بده اللبّه المدامه انک انت الکریم  
 انک انت الرحیم یاذا الفضل العظیم باری ملاحظه فرمائید کہ این عبد  
 در چه عالمی و تزلزلین در چه وادی شتان بین مشرق و مغرب  
 هرگز انوار چنین عبودی مستور نماند و شمع چنین محویتی خاموش نکرده  
 امواج چنین بحری ساکن نشود و محبوب چنین نسبی مقطوع نشود فباطل

ما هم یعلمون ملاحظه فرمائید که مترزلین هر یک از دوستان ارض مقدسه  
 را میگوشتند که با انواع وسائل مترزلن نمایند و باطراف بنویسند که بنعبد  
 برخرف دنیا نفوس را بیثاق الهی دلالت نمایند شما را بحق قسم میدهم  
 در آن سفر که باحت اقدس شرف شدید در نزد اینعبدا آثار زخرف  
 مشاهده نمودید و اینعبدا را باین هوسها مبتلا دیدید و یا مترزلین را  
 این دائم روش مترزلین بود و الا ان نیز واضح و مشهود جمیع  
 داخل و خارج میدانند خلاصه شخص مکریمی نوشته یکی از اجباب  
 که مبلغ سیصد تومان بفلان یعنی شاد داده شده است که ثابت برینجا  
 شوید و الا آن خط آن شخص حاضر و موجود و کله از این عبده نموده  
 این کیفیت اگر چنانچه بر کل مشتبّه باشد بر شما که مشتبّه نشود که کذب است  
 ملاحظه نمائید که بچه افترا اما میخواستند که بنیان میثاق را براندازند امیها  
 امیها بنیان میثاق از زبر حدید است و اساس پیمان تاسیس  
 خداوند مجید اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و بقوای وجود قیام نمایند  
 در این اساس متین رخنه نتوانند قدری ملاحظه نمائید که طوک بنی امیه



وز اهل الباطل تحقق یافت <sup>۵۹۸</sup> منکری یاتی نماند و معرضی استقرار

نیافت با وجود آنکه نه عهد و میثاتی بود و نه پیمان و ایمانی  
بلکه حضرت فرموده بودند که هر کس مرادوست دارد باید

علی رادوست بدارد حال در این کور عظیم ایمان و پیمان لیسیت

و عهد و میثاق حضرت ربانی جام الست است که بید جمال است

در بزم الهی بدو درآمد و نوشا نوش در گرفت هر کس مرست

آن صهبا شد با آنک ملکوت ابی لکت احمد یار ربی الا بهی گفت

و هر کس محروم شد هر روز بهانه جست و هر دم بدام و دانه

افتاد نه نصیحت تأثیر داشت و نه ملاحظت تغییر داد عاقبت

در غمراست نقص استغرق شد و در بادیه رفیق سرگردان گشت

ای اجبای الهی ملاحظه فرماید که نص عهد الهی متروک و همول

و قول عمر و عمرو بن عاص کیفینا کتاب الله مقبول فاعبروا یا اولی <sup>بصاً</sup>

و همچنین عند اختلاف مرجع منصوص مخصوص در کتاب عهد مرکز

میثاقست و مبتین آیات نیز آفاق و حال مرجع و مبتین سائر

۵۹۹  
جہات و حال آنکہ بعض صریح کلمہ نامور بتوجہ علی الخصوص  
اخسان و افغان و آل حال بعوض توجہ رد بر مرکز یشاق مرقوم  
می‌شود و نشر در آفاق می‌گردد فانتہوا یا اصحاب القلوب  
آیا بجان میرفت کہ بعد از نص صریح کتاب اقدس کہ همین برکت  
کتب است و سلطان مبین کتاب عہد کہ مبین کتاب اقدس  
دیگر کسی اشتباہ نماید و یا نفسی رخنہ نماید لا والله حال آیت  
صریح کتاب اقدس نیستی باشد و نص قاطع کتاب عہد اصفا  
اصلام گشت و قول عمر شریعت اللہ شد و دسیہ عمر و بن علی  
روش و سلوک عام و خاص گردید میگویند آیات اللہ میزان است  
کہ میگویند نیست لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین  
شده نہ آنکہ ہر مثل بعضی و یا جاہل طالب عوض دخل تصرف  
در آیات اللہ نماید و بہوای خود معنی نماید لا یعلم تاویلہ الا اللہ  
والذراخون فی العلم حال را سخ در علم بموجب نص صریح کتاب  
عہد و کتاب اقدس و افح و مشہود بدو وجود این چگونه جائز کہ

مبعوض و متروک گردد و ابو ثعینون و ابو هریره و مالک مبتین کتاب  
 و مجتهد العصر و الزمان کردند ای اجاب شمارا بخدا قسم تبتم نماید  
 اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال تو جهوا الی من  
 اراده الله الذی الشعب من هذا الاصل القديم منوخ گشت  
 و حسبنا کتاب الله عمر ثبوت شد و آیه مخصوصه یا اهل الانشاء  
 اذا طارت الوراقاء عن ایک الشناء و قصدت المقصد الاقصی  
 الاضغی ارجوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من  
 الاصل لقویم همول و فراموش شد و دسیسه عمر و بن حاص  
 که قرآن سر نیزه کرد و مذعوم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول  
 شد و وصیت الله آنکه باید اعضان و اققان و منتسبین طرأ  
 بغصن اعظم ناظر باشند انظر و اما انزلناه فی کتابی الا قدس  
 اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال تو جهوا الی  
 من اراده الله الذی الشعب من هذا الاصل القديم مقصود از این  
 آیه مبارکه که غصن اعظم بوده کذلک انظرنا الامر فضلاً من عندنا

وانا الفضال الکریم از لوح قلوب محو شد و روایات کعب ان خبار  
 مشهور اقطار شد و البهائ علیک و علی من یندک و یطوف حولک  
 و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک هبائ منبثاشد و اقول  
 هر با تکلیف منتشر در روی زمین گردید طوبی لمن والا ک و السقر لمن  
 عداک غنی هر خس و خاشاک شد و مبعوض حق بمنزله خواجه لولا  
 گشت و هو انما طق علی مایه، یا غصنی الا عظم قد حضرتدی  
 المظلوم کتابک و سمعنا انا جیت به الله رب العالمین انا جعلناک  
 عزرا للعالمین و حفظا لمن فی السموات و الارضین و حصنا لمن آمن  
 بالله الفرد انجیر نسل الله بان یحفظکم بک و ینفیکم بک و ینکمکم ما  
 کیون مطلع الغنی لاول الانشاء و بحر الکریم لمن فی العالم و مشرق الغنی  
 علی الامم انه لهو المقدر العلیم الحکیم و نسئله ان یسقی بک الارض  
 و ما علیها لتثبت منها کلاء الحکمة و البیان و سبب العلم  
 و العرفان انه ولی من و الاله و معین من ناجاه لا اله الا هو  
 العزیز الحمید از افکار زائل شد و حکایات و قصص متفکره ورد



زبان عاقل و غایب گردید و امثال این بسیار حال نفس کتاب  
 اقدس و صریح کتاب عد که اس اساس شریعت الله و دین الله  
 و حکم الله و امر الله است مجبور و همول و غیر مذکور و اموری مشهور  
 و منشور که حتی اهل قبور از آن منور تا چه رسد باصحاب رب حضور  
 ای خدا تو بینائی که در چه عذاب و بلائی گرفتارم و از چه درد و <sup>مضرت</sup>  
 مضطرب و بیقرار یار و اغیار هر دو تیر و کان کشیده و آشنا <sup>بکار</sup>  
 هر دو بهانه بسته بلکه یار همیش مسمومتر از اغیار و آشنا زخمش  
 شدیدتر از بیکانه ایپروردگار تو گو ای که درد هر یک را درمان بودم  
 و زخم هر یک را مرهم دل و جان هر یار یار طیب و پرستار بودم  
 و هر یار یار جیب اشکبار برداشکسته را سبب تسلی بودم  
 و هر ماتم دیده را وسیله تعزیری هر مسمومیرا در یاق بودم و هر مغمویرا  
 علت سرور در آفاق خادم کل بودم و صادق کل غمخوار کل بودم  
 و دوست غمگسار کل و چون بتلا ببران جمالت گشتم و در وادی  
 حرمان افتادم و بنیران فراق بوختم و چون شعله آتش بر افروختم

مرامی

مرهمی ندیم جز صد هزار تیر پرتاب داروئی ندیم جز صد هزار  
 خرد زهر سر بیع الا هلاک ایپروردگار تو بیامرز و عفو فرما چه که نادانند  
 و صبیان کودکان و بیزدان شب و روز اینعبد بخدمت  
 امرت مشغول و آنان در صد اذیت و بدت که بتدبیر و تعمیق چه فتنه  
 برپا نمایند مختصر اینکه از اول ابداع تا بحال چنین عهد صریحی و پیمان  
 واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین نقضی  
 و چنین نکشی دیده و شنیده نشد بلی عهد واقع ولی در ظل شجره انبیا  
 نه و در سایه سدره منتهی نه و مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان  
 غیر معروف ابدأ تصریح و توضیح نشده بود بلکه با اشاره تلویحاً  
 گشته که در اواخر انیم شخصی ظاهر گردد با علامات عظیمه آسمانی  
 و شروط شدیدة قهر و سطوت ناقصی و او مرجع این عهد است لکن  
 در این کور عظیم و دور مبین چنین نه بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق  
 و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً لگان نیرفت که چنین فتنه  
 و ولولہ در میان افتد و چنین اثباته کاری پیش آید نیست

که میفرماید روحی و روح الوجود لا ینبأ العذا قوله تعالی اهل یمن بعد  
 اشراق شمس و میتنگ من افق اکبر الواحک ترآل قدم احد عن صراط  
 المستقیم قلنا یا قلبی الاعمی یعنی تک ان تشتغل بما امرت من لدن<sup>الله</sup>  
 العلی العظیم و لا تسن عما یدوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس  
 الذین کانوا حول امری ابدیع لا ینبئ تک ان تغفل علی ما سترناه ان  
 ربک لهو استار العظیم ملاحظه بفرمائید که چه میفرماید آیا ممکن است  
 که بعد از اشراق شمس و صیئت تو از افق بزرگترین الواحک دیگر  
 قدم کسی بغزد یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند پس میفرماید ای قلم  
 اعلی بآنچه ناموری مشغول باش و سوال مکن از چیزیکه دل مبارک  
 از آن میوزد و مبلدازد و قلب میر اهل فردوس از آسمان  
 خون میگردد سزاوار نیست اختلاع شود بآنچه بعد از شمس صیئت  
 واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستر علیم است در حقه  
 فرمائید که بما تقدم روحی لا ینبأ العذا که چگونه اخبار از وقوعات نقض  
 و نکث فرموده و قلب مبارک چگونه مخزون بوده حال ملاحظه کنید  
 که تیر

که تیر جفا چگونه از جمیع جهات پراگند است و آتش فتنه چگونه سوزان  
هنوز از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود  
که در روزنامه ناقص و اختلاف را اعلان نمودند از جمله روزنامه  
اختر بجزد و صوال خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود ملاحظه فرمایند  
چه قدر اهل نقض سریع التکلیف بودند فسوف تری اتا قضین فی خیر

مبین و الحمد لله رب العالمین ع ع مقابله

هواته

بواسطه حضرت افان سدره مبارک جناب میرزا بزرگ

خطاب میرزا محمد مبارک

شیراز جناب میرزا محمد ابراهیم علیه بقاء الله

هواته

اینه ذالهی اثر کلک آن ثابت بر چنان سلب روح و ریحان گردید  
مستفهمون بر بی بود و معانی مطبوع و شیرین چه که دلالت بر جوهریت  
میکرد و حکایت مراتب عشق و محبت مینمود سبحان الله عیبهای  
پون در غنچه محبت الله پرورده شود چه نشسته خوشی دارد و چه نشسته



۶۰۷  
نه تا از شیراز شناری بلند گردد که آذان اهل آقا قرامله  
ید و قلوب شرق و غرب را با اهتزاز آورد نخل سعید را در  
اور مدرسه‌ای نهادم و بتحصیل لسان و علوم مشغول است

ع ع

هو الله

۵۷۴

بخارک  
عند لیب حدیقه معانی اشعار فصیح معانی بدیع داشت  
رثای آستان اسم اعظم جامع جمیع صنایع شعریه بود  
ان و اما در ضمن در نهایت وجد و سرور تریل و ترنیم نمود  
ین عبد با عدم فرصت بختا خویش تحسین می‌نگارد عبد رضوان  
ن بدایت اعلان ظهور من بظهور الله بود و جمال قدم با وجود  
که نفی و سرگون بودند در کمال سرور و عظمت و عزت الهیه  
باغ نجیب پاشا در خارج عکا، تجلی و اشراق بکل آفاق  
رموند و جمیع اعناق خاضع بود و کافه اصوات خاشع  
ذا این ایام بسیار مبارک است اجاباید نهایت وجد